

ایران زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک

دکتر احمد فضل‌نژاد استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز

چکیده

قرن هفتم و هشتم هجری، دوره رشد و بالندگی تاریخ‌نگاری در ایران و جهان اسلام است. در آستانه قرن هشتم، دولت ایلخانی در ایران پس از سال‌ها کشمکش و درگیری میان طرفداران شیوه صحراگردی و غارتگری (مغول‌ها) و مدافعان مدنیت و تمرکزگرایی سیاسی (ایرانیان)، به مرحله‌ای از ثبات و آرامش نسبی رسید. اسلام آوردن غازان دولت ایلخانی را نیز در شمار دولت‌های جهان اسلام قرار داد. این دوره، همچنین شاهد ادامه جنگ‌های خارجی ایلخانان با همسایگان آنان به ویژه سلاطین مصر و شام است که از ابتدای تأسیس دولت ایلخانی آغاز شده بود. به این ترتیب جنبش تاریخ‌نگاری، در ایران و دیگر مناطق جهان اسلام به ویژه در مصر و شام، به مناسبات خارجی دولت‌های اسلامی توجه ویژه‌ای نمود. تاریخ‌نگاران ایرانی در این دوره با رویکردی جدی به ایران، جایگاه ایران زمین در تاریخ و محدوده جغرافیایی آن را مورد توجه قرار دادند. احیای این نگرش که از زمان فردوسی تا این زمان بی‌سابقه بود، به بازخوانی تاریخ روابط ایران و اعراب در برخی از متون و منظومه‌های تاریخی انجامید. هم زمان، مورخان عرب مانند قلقشنودی و عمری نیز از ایران به عنوان کشوری مستقل نام برده و دولت ایلخانی را در امتداد پادشاهی‌های باستانی این سرزمین قرار دادند.

در این پژوهش با توجه به انعکاس منازعات ایلخانان و مملوکان در منابع تاریخی، به تفسیر رویکرد مورخان ایرانی و عرب در مورد مفهوم ایران زمین و تحلیل این منابع از منظر هویت ایرانی پرداخته می‌شود. **واژگان کلیدی:** ایران زمین، محدوده جغرافیایی ایران، ایلخانان، ممالیک، تاریخ‌نگاری قرن هفتم و هشتم، ایرانیان و اعراب.

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۷

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۱۵

E-mail: fazlinejad@shirazu.ac.ir

مقدمه

پس از هجوم مغولان و در پی سقوط دستگاه خلافت عباسی و تأسیس دولت ایلخانان در ایران، برخی از شرایط و زمینه‌های احیای استقلال این کشور فراهم گردید؛ یکی از این شرایط، استقرار دولت ایلخانی در محدوده جغرافیایی دولت‌های باستانی ایران بود. با این حال پیشروی ایلخانان در مرزهای غربی و نبردهای طولانی با سلاطین مصر و شام، رویکرد مورخان ایرانی را به مرزها و علایق باستانی این کشور تقویت کرد و از آن سو در جهان عرب نیز این رویکرد وارد حوزه‌های سیاسی و دینی و گزارش‌های تاریخی آنها شد. منازعات این دولت‌ها با یکدیگر بازتاب مهمی در منابع تاریخی جهان عرب یافت، اما اهمیت آن در آثار مورخان ایرانی، نقل و گزارش آن در جهت بازآفرینی مؤلفه‌های هویت ایرانی و مفهوم ایران زمین بود که از دوران سقوط ساسانیان و به ویژه پس از عصر فردوسی رنگ فراموشی گرفته بود.

پژوهش حاضر در صدد است که بازتاب مفهوم ایران زمین و مؤلفه‌های جغرافیایی، تاریخی و سیاسی آن را در ذهنیت و آثار مورخان دوره ایلخانان و مملوکان بررسی نماید. منظور از تاریخ‌نگاری ایلخانان، نوشته‌های مورخان ایرانی درباره ایلخانی یا تحت حمایت آن دولت است که در این مقاله هدف آنها از نگارش تاریخ، علاوه بر وظیفه رایج یک مورخ دولتی، نوعی رسالت تاریخی نیز قلمداد شده است؛ به عبارت دیگر، مورخان دوره ایلخانی به عنوان حافظان تداوم مفهوم ایران و عاملان تبیین مرزهای تاریخی و جغرافیای ایران باستان و تثبیت نام ایران پس از قرن‌ها ابهام در قلمرو عصر خلافت شناخته شده‌اند. مسأله این پژوهش چگونگی و میزان تأثیرگذاری منازعات ایلخانان و ممالیک بر تثبیت مفهوم ایران زمین در آثار مورخان ایرانی و عرب در این دوره است.

این مقاله، ضمن بررسی مقایسه‌ای تاریخ‌نگاری ایلخانان و مملوکان در ارتباط با مفهوم و جایگاه ایران زمین، به نقش مورخان ایرانی این دوره در احیای این مفهوم و کاربرد گسترده مؤلفه‌های آن در آثار آنها می‌پردازد. نکته مهم این است که علی‌رغم سرنوشتی خلافت به دست ایلخانان و تسلط بر بین‌النهرین که با حکومت علاءالدین عظاملک جوینی عملاً به دست ایرانیان افتاده بود، تاریخ‌نگاران عرب بر واقعیت مرزهای باستانی ایران و تداوم تاریخی آن در این دوره اذعان دارند.

در این پژوهش به جای تأکید بر رویدادنگاری سیاسی مربوط به مناسبات ایلخانان با ممالیک، تفسیر ناشی از فهم درون متنی تاریخ‌نگاری‌های آن دوره کانون توجه قرار گرفته شده است.

سؤالات اصلی این پژوهش عبارتند از:

۱. منازعات ایلخانان با ممالیک چه تأثیری بر توجه مورخان به جایگاه تاریخی ایران زمین داشت؟
 ۲. ایران جغرافیایی در آثار مورخان ایرانی و عرب در این دوره چگونه بازتاب یافته است؟
 ۳. در مناسبات ایلخانان با ممالیک توجه بهمفهوم ایران زمین چه نقشی در بازخوانی مناسبات ایرانیان و اعراب ایفا نمود؟
- در پاسخ به این سؤالات، فرضیه‌های زیر در پژوهش حاضر مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته می‌شوند:
۱. در دوره مورد نظر توجه مورخان به مرزهای جغرافیایی ایران، با تکیه بر تداوم تاریخی، استقلال سیاسی و بازخوانی رویدادهای مربوط به دفاع ایرانیان در برابر بیگانگان، تا حد زیادی ناشی از نبردهای خارجی ایلخانان بوده است.
 ۲. در این دوره، مورخان ایرانی و عرب، مرزهای باستانی ایران را ملاک تعیین حدود جغرافیایی این سرزمین دانسته، هرچند در میزان وسعت آن اختلاف نظر داشته اند.
 ۳. سقوط عباسیان در بغداد و ادعای احیای آن در قاهره از یکسو و نبردهای طولانی ایلخانان با ممالیک از سوی دیگر، به بازخوانی تاریخ مناسبات ایرانیان و اعراب منجر شده و در مواردی به قوم‌گرایی انجامید.
- اهمیت این پژوهش از چند جهت است؛ نخست آن که توجه جدی به دوران پیش از دولت صفوی به عنوان مرحله خودآگاهی تاریخی ایرانیان به نام و جغرافیای خود را نشان می‌دهد. دیگر آن که چگونگی نقش ایرانیان را در شکل‌گیری علایق سرزمینی، حتی به دست عوامل بیگانه نشان می‌دهد. در زمینه موضوع مقاله؛ تحقیقاتی - هرچند اندک - از سوی پژوهشگران ایرانی و خارجی صورت گرفته است. از پژوهشگران ایرانی، رضوی (۱۳۷۷) موضوع اختلاف دیدگاه‌های مورخان فارسی زبان با مورخان عرب زبان را در زمینه مناسبات ایلخانان با مملوکان حائز اهمیت دیده است. رضوی (۱۳۸۷) همچنین ضمن پرداختن به مؤلفه‌های هویت ایرانی در طول تاریخ، دوره ایلخانان را از جمله دوره‌هایی معرفی می‌کند که در آن خاطره پیشین عهد باستان در مورد حدود و ثغور ایران و بیگانه‌ستیزی ایرانیان احیا گردید. اللهیاری (۱۳۸۲) به بازتاب اندیشه شاهی و هویت سیاسی ایران‌شهر در جامع‌التواریخ توجه نموده است. از پژوهشگران خارجی مهمترین تحقیق در زمینه احیای مفهوم ایران در این دوره را کرافولسکی (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م) انجام داده و در مقالات خود به مناسبات ایلخانان و ممالیک نیز پرداخته است. همچنین آمیتای پریس (۲۰۰۴) روابط میان ایلخانان و مملوکان در دو دهه اول حکومت ایلخانی

را به نگارش در آورده است. فصلی از این کتاب به تحلیل و توصیف مرز میان آن دو دولت اختصاص دارد که البته موضوع آن مربوط به استحکامات و تحولات مرزی به ویژه در سواحل فرات است.

۱- یورش مغولان و تأسیس دولت ایلخانی

در آستانهٔ هجوم مغول، دولت خوارزمشاهیان حاکمیت بر بخش اعظم سرزمین ایران را در اختیار گرفته بود و با آن که در نواحی غربی و داخلی ایران نتوانست تسلط کامل به دست آورد، اما توسعه‌طلبی‌های گسترده‌ای در شرق ایران داشت. در دورهٔ اوج قدرت سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶ ق) مرزهای شرقی و جنوبی آن از فرغانه تا رودخانهٔ سند امتداد داشت (اطلس تاریخ ایران، ۱۳۸۴: ۸۹). توسعه‌طلبی‌های سلطان محمد خوارزمشاه، به تنش‌ها و جنگ‌های متعدد با همسایگان منجر شد. یکی از خطرناکترین سیاست‌های وی شرکت در اتحادیه‌های منطقه‌ای در نبرد با قراختاییان است که به تقسیم قلمرو و در نهایت تصرف سرزمین آنها توسط سپاهیان مغول انجامید.

یورش چنگیز و فرزندانش و سردارانش به ایران که با فتح شهر سرحدی اترار در سال ۱۶۶۱ ق آغاز شد، فتح و ویرانی شهرهای متعددی از ماوراءالنهر و خراسان را به همراه داشت و تا زمان بازگشت و مرگ چنگیز در سال ۶۲۴ ق بخش عمده‌ای از مناطق شرقی و حتی مرکزی ایران به نابودی و کشتار وسیع کشیده شد. این دوران البته پر از خاطره‌های مقاومت دلیرانهٔ مردم، بزرگان، عارفان و فقیهان و در رأس آنها سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود که از سوی مورخان آن زمان به نسل‌های بعدی انتقال یافته است (ابن اثیر، ۲۵۳۵: ج ۲۶/۲۱۰-۲۰۸). او پس از جنگ و گریزهای متعدد در مناطق مختلف ایران، در سال ۶۲۸ ق در شمال دیار بکر با سپاهیان مغول روبرو شد و لشکریانش تار و مار شدند، اما دیگر از خود وی اثری به دست نیامد. در مرحلهٔ دوم یورش مغولان، هلاکوخان در سال ۶۵۴ ق با تسلیم خورشاه اسماعیلی و فتح قلعهٔ میمون دژ به دورهٔ اقتدار اسماعیلیان در ایران پایان داده و پس از تسلیم قلعه‌های گردکوه و الموت و غارت اموال و نابودی کتب آنها این مأموریت را با موفقیت به اتمام رساند.

تسلیم یا سرنگونی دستگاه خلافت عباسی، مأموریت دیگر هلاکو بود. مستعصم که از سال ۶۴۰ ق به خلافت رسیده بود، از نظر برخی مورخان، خلیفه‌ای بی تدبیر و غافل از امور ملک و ملت معرفی شده که حتی در آستانهٔ سقوط بغداد نیز قادر به تصمیم‌گیری جدی برای چگونگی مقابله با دشمن نبود (ابن العبری، ۱۳۶۴: ۳۳۰). اختلافات درونی دستگاه خلافت و جامعهٔ شیعه و سنی بغداد، همچنین اختلاف نظر مشاوران و امیران خلیفه در مورد چگونگی دفاع از خلافت، به ویژه وزیر او مؤیدالدین

بن‌العقیمی و مجاهدالدین ایبک دواتدار صغیر نیز در فرو ریختن اراده دولت عباسیان در برابر سیل هجوم مغول نقش اساسی داشت.

در سال ۶۵۶ق بغداد پس از محاصره‌ای چند روزه و تسلیم خلیفه، به تصرف مغولان درآمد و یکی از فاجعه‌بارترین رویدادهای هجوم مغولان، با غارت و کشتار و نابودی شهر و اهالی آن به وقوع پیوست. از آن پس تحلیل و تفسیرهای مورخان ایرانی و عرب در مورد «کیفیت واقعه بغداد» بخش عمده‌ای از منازعات قلمی آنها را تشکیل داده است. منابع جهان عرب با تأکید فراوان از ابن‌العقیمی به عنوان وزیر خیانت‌پیشه یاد کرده و با توجه به واگذاری موقت اداره بغداد از سوی هلاکو به وی، نقش او را در سرنگونی خلافت عباسی اساسی دانسته‌اند (ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ۲۱۵/۷-۲۱۴/امام‌الذهبی، ۱۴۲۱: ۲۵/۱۹-۱۷۲۴). این دیدگاه در میان مورخان معاصر عرب نیز همچنان رایج است (الصیاد، ۱۹۷۰: ۲۷۵-۲۷۱). این در حالی است که ابن‌طقطقی در مقام یک تاریخ‌نگار ایرانی، به صراحت از ابن‌العقیمی دفاع کرده و او را از اتهام خیانت‌کاری و همکاری با دشمن مسلمانان مبرا دانسته است. او با این استدلال که مغولان هیچگاه خیانتکاران به ولی‌نعمت خود را پاداش نمی‌دادند، می‌نویسد اگر ابن‌العقیمی به خلیفه خیانت ورزیده بود، هرگز مورد وثوق هلاکو قرار نمی‌گرفت و اداره شهر را به وی نمی‌سپرد (ابن طقطقی، ۱۳۵۰: ۴۵۳). هلاکو پس از فتح بغداد، حاکمیت خود را بر ایران تثبیت کرد و در سال ۶۰ق خان بزرگ، قویلای قآن، فرمان حکومت بر نواحی تصرف شده و آنچه را که پیش از این مغولان در ایران به تصرف در آورده بودند، با عنوان ایلخان برای او فرستاد. دولت ایلخانان سرزمین بسیار وسیعی را در برمی‌گرفت؛ از سمت شمال از کوه‌های قفقاز تا جنوب اورگنج در کرانه شرقی دریای مازندران، مرز این دولت با دولت اردوی زرین (آلتون اردو) بود. از جنوب مرز طبیعی آن خلیج فارس، از غرب رود فرات و از شرق و شمال شرق از رود سند تا رود جیحون کشیده شده بود (اطلس تاریخی ایران، ۱۳۸۴: ۹۳). این دولت علاوه بر به اطاعت درآوردن اتابکان و حکومت‌های داخلی ایران، دولت‌هایی چون گرجستان و شیروان‌شاهان در قفقاز، طرابوزان و سلجوقیان روم در آسیای صغیر، پادشاهی ارمنی کیلیکیه در جنوب شرقی آسیای صغیر و امارت کرت در هرات را تابع یا خراجگزار خود ساخته بود (پیگولوسکایا و همکاران، ۱۳۵۴: ۳۴۴-۳۴۳).

۲- مناسبات ایلخانان با ممالیک و اعراب مسلمان

با اهمیت‌ترین روابط خارجی دولت ایلخانان، با سه همسایه قدرتمند خود بود که بخش اعظم تاریخ این دولت را سیاست‌های مربوط به چگونگی برخورد با این همسایگان تشکیل می‌داد. یکی از آنها

دولت مملوکان مصر است که در سال ۶۶۰ قمری هم زمان با فرمان ایلخانی هلاکو، سوریه را مطیع خود ساخته و در مبارزه علیه دولت ایلخانان و صلیبی‌ها، نقش مدافعان اسلام را به عهده گرفتند و در جهان اسلام از آن به خوبی بهره برداری کردند. دو دولت دیگر از اولوس‌های چهارگانه خاندان چنگیزی و رقیبان ایلخانان بودند. اردوی زرین که سرزمین‌های درّه علیای سیحون و خوارزم و دشت قیچاق و روسیه جنوبی و دامنه‌های جبال اورال و سیبری غربی را در بر می‌گرفت که پس از فتوحات مغول سهم جوجی گردید ولی چون وی پیش از چنگیز از دنیا رفت به پسر او باتو رسید. همچنین دولت جغتای که سرزمین‌های ماوراءالنهر از جیحون تا مرزهای سرزمین اویغور را در بر می‌گرفت؛ شامل ترکستان غربی و شرقی و شمال افغانستان می‌شد و شهرهای مهمی چون سمرقند، بخارا، ختن، فرغانه، اترار، بدخشان، بلخ و بامیان در حوزه قلمرو جغتاییان قرار گرفته بود.

در روابط خارجی ایلخانان با ممالیک و جهان عرب، دو مرحله تاریخ ایلخانان را می‌بایست از هم تفکیک نمود: دوره ایلخانان کافر که به آیین آبا و اجدادی یا بودایی و مسیحی گرایش داشتند و هدف آنها سلطه بر سراسر جهان اسلام بود و دوره ایلخانان مسلمان که این بار نیز به همان هدف، اما به نام مدافعان اسلام و حافظ و نگاهبان جهان اسلام به مبارزه با ممالیک و اعراب مصر و شام پرداختند. با توجه به این که یکی از اهداف لشکرکشی هلاکو، فتح مناطق شرقی مدیترانه و تصرف مصر و شام بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸: ج ۲/۶۸۵)، پیش‌بینی می‌شد که پس از تکمیل فتح سراسری ایران، مأموریت خود را دنبال نماید؛ به ویژه آن که سلاطین آن منطقه پس از سقوط دستگاه خلافت، خود را بیش از هر زمان دیگری شایسته عنوان دژ مدافع جهان اسلام دانسته، از این رو با یکی از بازماندگان خاندان عباسی که به مصر گریخته بود، به عنوان جانشین معتصم بیعت نموده و خواستار احیای دستگاه خلافت بغداد شدند. بدین ترتیب از این زمان مرزهای غربی ایلخانان در آن سوی فرات تا آسیای صغیر شاهد نبردهایی بود که تقریباً تا پایان دولت ایلخانان کمابیش ادامه داشت.

۳- ابداع ایران زمین، احیای ایران شهر

جنبش تاریخ‌نگاری دوره مغول و ایلخانی این امکان را فراهم ساخته تا با آمال و آرای برخی از بزرگان و دیوان‌سالاران این دوره، در آثار آنها پی ببریم. در تمام این آثار کمابیش تصویر روشنی از نگرش مورخان به هویت تاریخی ایران و شکل‌گیری رویکرد جدید به ایران پس از سقوط دستگاه خلافت دیده می‌شود. تأکید بر محدوده جغرافیایی ایران باستان، حاکمیت سیاسی ایرانیان و روابط

تاریخی ایران و اعراب، از جمله مؤلفه‌های مورد توجه مورخان این دوره است. از مهم‌ترین مؤلفه‌های مورد توجه تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب، تأکید بر حدود جغرافیایی ایران و کاربرد عناوینی چون «ایران زمین»، «شهر ایران» یا «مملکت ایران» است. توجه ویژه مورخان و کارگزاران دولت ایلخانی و به تبع آن تاریخ‌نگاری‌های عربی به جغرافیای ایران و یادآوری مکرر، آگاهانه و با ذکر جزئیات از مرزها و حدود و ثغور ایران، می‌تواند ناشی از سه عامل باشد:

نخست، نظم سیاسی استواری که مغولان پس از استیلای خود بر سرزمین‌های پهناور آسیا تا شرق اروپا برقرار کردند که از نظم سیاسی پیش از آن نیز استوارتر بود (بارتولد، ۱۳۵۸: ۴۰). نتیجه منطقی این نظم و امپراتوری پهناور که به دست فرمانروایان خاندان چنگیزی اداره می‌شد، حفظ تمامیت ارضی و مرزی بود که هم بنا به دستورات امپراتوری، موظف به رعایت آن بودند و هم در عمل در اختیار این فرمانروایان قرار گرفته بود. عامل دیگر، انطباق سهم هلاکو با مرزهای تاریخی و باستانی ایران بود که از سوی منگوقاآن به طور رسمی به او ابلاغ شده (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸، ۲: ۶۸۶) و این برای ایرانیان یادآور امپراتوری‌های گذشته و مرزهای پهناور آن بود. عامل سوم، فتح بغداد و فروپاشی دستگاه خلافت عباسی است که همواره در سراسر تاریخ طولانی خود مانع عمده ذهنی، سیاسی و ایدئولوژیکی برای احیای هویت ایرانی و توجه جدی به «ایران زمین» به مثابه یک واحد سیاسی، جغرافیایی مستقل از حاکمیت خلافت بود. در بخش زیادی از تاریخ ایران چه در دوره باستان و چه دوره اسلامی و از جمله همزمان با هجوم مغول، مرز شرقی ایران در شمال شرق، رود سیحون (سیر دریا) بود. در پی تهاجم مغولان و تقسیم سرزمین‌های تصرف شده میان خاندان چنگیزی و مأموریت هلاکو برای حاکمیت بر مناطق وسیعی که از جیحون تا مرزهای غربی ایران و تا مصر گسترده بود، ایرانیان با توجه به آشنایی کامل با تاریخ گذشته خود که از طریق متون تاریخی و حماسی مانند شاهنامه داشتند، خاطره مرزهای ایران با توران در شرق و رومیان، اعراب و مصریان در غرب را زنده کردند (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۲۷۹ و ۱۱۷۰؛ وصاف الحضرة، ۱۲۶۹، ج ۴: ۳۹۶).

در تاریخ جهانگشا اثر علاءالدین عطاملک جوینی که بنا به قولی تنها دو سال پس از فتح بغداد نوشته شده، با آن که نشانه‌های فراوانی از خودآگاهی و توجه به هویت تاریخی ایرانیان به ویژه در نبردهای جلال‌الدین خوارزمشاه با چنگیز دیده می‌شود، در مورد فرمان منگوقاآن به هلاکو به نقل این جمله اکتفا می‌کند که منگوقاآن او را به ضبط جانب غربی نامزد نمود (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۹۰)، در حالی که پس از تثبیت دولت ایلخانی و نفوذ بیشتر ایرانیان در دستگاه دیوانی، مورخان ایرانی، تعبیر و تفسیر خود را از این رویداد نقل کرده و فرمان منگوقاآن را عبور از جیحون، گذشتن از توران و ورود به

«سرزمین ایران» تا اقصی بلاد مصر ثبت کرده‌اند (همدانی، ۱۳۳۸، ج ۲: ۶۸۶). یکی از دلایل این امر می‌تواند تغییر و تحولات دولت ایلخانی در دوره تثبیت و به ویژه مسلمان شدن غازان و ادعای ایرانیان به عنوان فرمانروایی بر جهان اسلام باشد.

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های مورخان دولتمرد ایرانی پس از استقرار دولت ایلخانان، ایرانی ساختن مغولان و در نتیجه مشخص کردن حدود تاریخی و جغرافیایی ایران به عنوان واحدی مستقل و منطبق با دوره‌های حماسی و باستانی بود. از نخستین تاریخ‌هایی که این برنامه را به کار بست، کتاب نظام‌التواریخ اثر قاضی بیضاوی است. این اثر در حدود ۶۷۴ق؛ یعنی پس از تاریخ جهانگشا (بین ۶۵۰ تا ۶۵۸ ق) و پیش از جامع‌التواریخ (بین ۷۰۰ تا ۷۱۰ق) نگاشته شده است. فاصله بین نگارش تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ، در واقع دوره‌ای بسیار مهم برای ایرانیان در انتقال مفاهیم حاکمیت ایرانی به مغولان و تثبیت آنهاست. بنابراین اهمیت اثر بیضاوی در این است که می‌تواند بازتاب تحولات این دوره باشد، چنان که با وجود سبک تاریخ‌نگاری عمومی وی، تأکید او بر ایران در این اثر کاملاً روشن است. او توجه جدی به دولت‌های ایرانی داشته و حدود ایران را «از فرات تا جیحون، بلکه از دیار عرب تا حدود خجند» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۳) می‌داند. این توجه به حدود جغرافیایی ایران از آن پس در آثار دوره ایلخانان با شدت و تکرار بیشتر و با شامل نمودن مناطقی وسیع‌تر ادامه یافت. اوج این تأکید و توجه در آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی دیده می‌شود که خود الگوی تاریخ‌نگاری‌های بعدی در این زمینه شد؛ به ویژه هرچه روابط خارجی ایلخانان با همسایگانش با تنش بیشتری همراه بود، بازتاب آن در آثار این دوره به توجه بیشتر به هویت تاریخی و جغرافیایی ایران انجامید. رشیدالدین فضل‌الله همه جا حدود ایران را از جیحون تا مصر و نیل دانسته و در یکی از مکتوبات خود می‌نویسد: «مملکت ایران از سرحد آب آمویه تا منتهای تخوم روم و جدول دریای سند و اقصای دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و ارمنیه صغری و است...» (همدانی، ۱۳۶۴: ۱۷).

بیضاوی علاوه بر این، با الهام گرفتن از عنوان «ایران شهر» دوره ساسانی و جایگزینی آن با ترکیب «ایران زمین»، این مفهوم را ابداع نمود که در ذهنیت دولتمردان و مورخان پس از او تثبیت گردید (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۹۳). رشیدالدین فضل‌الله این عنوان را به طور وسیعی به کار برد؛ چنان که از آن پس در همه تاریخ‌نگاری‌های عصر مغول تا صفوی، برای قلمرو ایران و یادآوری استقلال آن مورد استفاده قرار گرفت. نکته مهم این است که رشیدالدین از عنوان «ایران زمین» برای دولت‌های ایرانی عصر خلافت استفاده نمی‌کند.

این که در آثار رشیدالدین فضل‌الله به ویژه در «جامع‌التواریخ» و «مکاتبات رشیدی» حدود جغرافیایی ایران زمین از «رود آمویه تا نیل» ذکر شده، برخلاف آنچه که بعضی از مورخان از جمله مورتن (Morton) (Soudavar, 2008: 5-6) و پطروشفسکی (پطروشفسکی، ۱۳۵۹: ۱۶) تصور کرده‌اند، نه اغراق‌آمیز و نه دلیلی بر جعلی بودن مکاتبات اوست. در پی اسلام آوردن غازان و اعطای عنوان «پادشاه اسلام» از سوی رشیدالدین به او و جنگ‌های ایلخانان با ممالیک بر سر تصرف سرزمین‌های اسلامی - عربی، طبیعی بود که مفهوم «ایران شهر» که اکنون در آثار رشیدالدین به «ایران زمین» تعبیر می‌شد، در عالم واقع تحقق یابد. بنابراین از دوره غازان به بعد و در تاریخ‌نگاری‌های پس از رشیدالدین، عبارت «از جیحون تا نیل» (وصاف الحضرة، ۱۲۶۹، ج ۱-۲-۳-۴: ۴۷۶-۴۵۹-۴۴۵-۳۸۶-۲۶۹-۲۲۹-۱۳۸-۱۱۰) و «ایران زمین» برای کشور ایران و عنوان «پادشاه اسلام»، «شهنشاه اسلام» یا «پادشاه ایران زمین» (القاشانی، ۱۳۸۴: ۲۰۳؛ وصاف، ۱۲۶۹، ج ۴: ۴۰۶) برای سلطان ایلخانی بارها مورد استفاده قرار گرفت.

مورخان این دوره، گاه به جای «ازجیحون تا نیل» عبارت «از جیحون تا فرات» را به کار برده‌اند که در این مورد دو نکته قابل اهمیت است:

نخست آن که با توجه به جنگ‌های ایلخانان با ممالیک و ادعای آنها مبنی بر رهبری جهان اسلام، پس از اسلام آوردن غازان، به کارگیری عبارت «ازجیحون تا نیل» هم تلاش برای تحقق این ادعا و هم احیای اندیشه ایران شهری بود که اکنون به صورت «پادشاهی ایران زمین» تعبیر می‌شد. دوم آن که عبارت «از جیحون تا فرات» معطوف به نقل گزارش انتصابات قاضیان و امیران و وزیران است که در عمل حاکمان «ممالک محروسه ایران» به شمار می‌آمدند (القاشانی، ۱۳۸۴: ۷-۹۶). این عبارت یک مورد نیز در ذکر وفات غازان در تاریخ وصاف به کار رفته که نقل می‌کند از ابتدای جیحون تا انتهای فرات مردم عزادار بودند (وصاف، ۱۲۶۹، ج ۴: ۴۵۹). طبیعی است که با توجه به رقابت‌های ایلخانان با مسلمانان مصر و شام، عدم احتساب مردم سرزمین‌های آن سوی فرات تا مصر در این گزارش قابل توجیه است.

حمدالله مستوفی قزوینی (حدود ۷۵۰-۸۰۰ق) از شاگردان مکتب رشیدالدین فضل‌الله است. در سه اثر گرانتقدری وی یکی در جغرافیا «نزهت‌القلوب»، دیگری در تاریخ «تاریخ گزیده» و سومی در قالب حماسه‌ای تاریخی «ظفرنامه»، بازتاب اندیشه رشیدالدین فضل‌الله در مورد مفهوم ایران به خوبی هویدا است. در ظفرنامه اندرزهایی از قول رشیدالدین برای غازان در ۹۴۴ بیت نقل می‌کند که تحت تأثیر

پندنامه انوشیروان در یکی از مکتوبات رشیدالدین فضل‌الله است که برای فرزند خود غیاث‌الدین محمد نوشته بود (همدانی، ۱۳۶۴: ۱۵۵ تا ۱۴۷).

در نزهت‌القلوب که یکی از مهم‌ترین آثار جغرافیایی این دوره است، تأکید اصلی بر جغرافیا و حدود ارضی و مرزی ایران است. مستوفی هدف از تألیف این اثر را همین اعلام می‌کند و می‌نویسد چون آثار جغرافیایی دیگر در این زمینه به عربی نوشته شده بود، «اهل عجم» از آن حظی نمی‌بردند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰). قسم دوم از مقاله‌ی سوم نزهت‌القلوب که مهم‌ترین بخش این کتاب و بنا به گفته‌ی مؤلف هدف اصلی تألیف کتاب بوده، در شرح احوال ایران زمین نام دارد. مستوفی در این اثر ضمن شرح تقسیمات متعدد جغرافیایی، از جمله به تقسیم‌بندی اساطیری ایران که مبتنی بر جهان فریدونی است می‌پردازد و تحت تأثیر اندیشه جهان‌شناسی ایرانی در همه‌ی آنها ایران را دل زمین و قلب جهان معرفی می‌کند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۷ - ۵۵).

این رویکرد در تاریخ‌نگاری اسلامی - عربی نیز تأثیر نهاد، چنان که در جهان عرب و در دربار ممالیک از عنوان پادشاهی ایران در آثار تاریخی و مکاتبات اداری استفاده شده و حتی در دیوان رسائل رسمی دولت ممالیک، کاربرد اصطلاح باستانی توران برای تمایز سرزمین‌های دشمن ایرانیان با سرزمین ایران رایج گردید (کرافولسکی، ۱۴۱۳: ۱۸۰-۱۷۹). العمری، فصلی از جلد سوم اثر عظیم خود را تحت عنوان «فی‌التورانیین» به سرزمین توران و شهرهای آن اختصاص داده است (العمری، ۲۰۱۰، ج ۳: ۱۱۷). مورخان جهان عرب، دولت ایلخانی را دولتی ایرانی و پادشاهی آنها را در امتداد پادشاهی‌های باستانی و اسلامی ایران تلقی می‌کردند. چنان که در مناسبات ایلخانان با ممالیک از غازان به عنوان «خان مملکت ایران» (القلقشندی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۷۲-۲۶۵) و از ابوسعید به عنوان «شاهنشاه» و «آخرین شاه فرزندان هلاکو شاه ایران» یاد می‌شد (همان: ۲۵۸). با این حال مورخان عرب بر اساس واقعیات موجود، حدود جغرافیایی ایران را از غرب، فراتر از فرات ندانسته از این رو در ذکر حدود سرزمین ایران عبارت «از جیحون تا فرات» را به کار می‌بردند (همان، ج ۴: ۳۱۷-۳۱۶). سلاطین مملوک نیز با اذعان به این نکته، تا سرچشمه‌های فرات؛ یعنی روم-آسیای صغیر- را جزو قلمرو کشور ایران می‌شناختند (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۳۹۰).

یکی از مهم‌ترین آثار جغرافیایی و تاریخی قرن هشتم هجری که در جهان عرب به رشته‌ی تحریر درآمده و رویکرد روشنی به جغرافیای ایران داشته، اثر دانشنامه‌ای مسالک‌الابصار فی ممالک‌الامصار شهاب‌الدین احمد بن فضل‌الله عمری (۷۴۹-۷۰۰ق) است. در بخشی از این اثر با عنوان «مملکه الایرانیین»، به حدود جغرافیایی ایران پرداخته و آگاهی‌های سیاسی و اقلیمی و اقتصادی ارزشمندی از

مناطق و شهرهای مختلف ایران ارائه می‌دهد. او تحت تأثیر ایرانیان، از عبارات قدیمی «قلب جهان» برای ایران استفاده می‌کند (العمری، ۲۰۱۰، ج ۳: ۱۶۰-۱۵۹) که عمدتاً در آثار جغرافیایی و تاریخی و حماسه‌های منظوم ایرانی یافته می‌شود. او نیز مانند دیگر مورخان عرب، حدود جغرافیایی ایران را از شرق به غرب؛ از رود جیحون در انتهای خراسان تا فرات و از جنوب به شمال؛ از دریای فارس تا روم و در حدود آنتالیا در کنار مدیترانه ذکر می‌کند (همان: ۱۵۹). عمری به طور خاص از بغداد به عنوان یکی از شهرهای مملکت ایران که دارای زیبایی‌ها و آثار و ابنیه فراوانی است، یاد می‌کند (همان: ۱۶۵). همچنین در جلد اول این کتاب او به وصف کیش و عمان، به عنوان بخش‌هایی از سرزمین ایران در دریای فارس که محل صید مروارید است، می‌پردازد (همان، ج ۱: ۴۴۴-۴۴۳). اهمیت این اثر از آنجاست که رویکرد نویسندگان عرب به ایران را به عنوان یک واحد مستقل سیاسی با مرزهای مشخص جغرافیایی بر اساس میراث کهن تاریخی آن نشان می‌دهد. به علاوه این اثر و آثار مشابه آن، پس از سقوط دستگاه خلافت و ده‌ها سال نبرد ایلخانان و ممالیک، تغییر نگرش جهان عربی-اسلامی را نسبت به ایران از ایالتی تحت سیطره خلافت به کشوری مستقل بر اساس هویت باستانی آن آشکار می‌سازد.

۴- پادشاه ایران زمین، پادشاه اسلام

فروپاشی دستگاه خلافت و ابهام در رهبری جهان اسلام، هرچند در ایران به ویژه در میان شیعیان و دولت‌مردان با کم توجهی و مسامحه مواجه شد، از دیدگاه اغلب مورخان مسلمان در خارج از حوزه ایران مرکزی نظیر هند و آسیای صغیر و مورخان عرب مصر و شام به عنوان فاجعه‌ای عظیم و غیر قابل باور تلقی گردید (مرتضوی، ۱۳۸۵: ۸۱). از آن پس سلاطین مصر و شام خود را به عنوان رهبران حقیقی جهان اسلام دانسته که در مقابل دو دشمن کافر-مغولان و صلیبی‌ها- مدافعان اصلی اسلام و سرزمین‌های اسلامی می‌باشند.

پس از اسلام آوردن ایلخانان، تغییرات فاحشی در تبلیغات سیاسی ایلخانان و ممالیک در آثار نویسندگان آن دوره بروز کرد. اهمیت این مسلمانی در رابطه با رویکرد صلیبی‌ها به اندازه‌ای بود که با آن که در سال ۷۰۰ ق، سلطان آراگون، طی نامه‌ای از غازان درخواست می‌کند که برای تصرف بیت‌المقدس و شکست ممالیک با هم متحد شوند، از آنجا که غازان نه تنها مسلمان شده بلکه ادعای

رهبری مسلمانان را داشت، این امر با اهداف صلیبی‌ها در تناقض قرار گرفته و نامه‌نگاری‌ها به نتیجه نمی‌رسد (حسن الامین، ۱۴۱۴: ۳۱۴).

به هر حال با آنکه نبردهای ایلخانان با سلاطین مصر و شام بخشی از اهداف جهانگشایی مغولان به شمار می‌رفت، اما بدون تردید از دیدگاه ایرانیان، این هدف سازگار با خواست آنها در جهت احیای استقلال و رفع سلطه‌جویی خلافت عربی بود، چنان که بازتاب آن را می‌توان در آثار نویسندگان ایرانی آن دوره مشاهده کرد.

اصل و منشا ممالیک، از قیچاق یا ترکان چرکس در جنوب روسیه و قفقاز بود که از طریق خرید و فروش یا به عنوان غلامان اسیر یا هدایا به دربار قاهره آورده شده بودند (کرافولسکی، ۱۴۱۳/ق ۱۹۹۳م: ۱۲۴). همچنین سپاه ممالیک عناصر متعددی را شامل می‌شد که عبارت بودند از چرکس‌ها؛ خوارزمیانی که تحت امر سپاهیان مغولی به شام رفته بودند، کردان شهر زوری (سلیمانیه) که پس از هجوم سپاه هلاکو به بغداد، به سمت دمشق گریختند و ترکمانانی که در عصر صلاح‌الدین ایوبی برای جنگ با صلیبی‌ها به استخدام دولت او در آمده بودند (العربی، ۱۳۸۶: ۷۳-۷۱). با وجود منشأ غیرعربی آنها و این ترکیب مختلف از سپاه ممالیک، از دیدگاه مورخان ایرانی این دولت به عنوان مدافعان حاکمیت عربی-اسلامی شناخته شده و نبرد ایلخانان با آنهاگاه جنبه قومی، ایرانی-عربی، تلقی می‌شد؛ از سوی دیگر بزرگان ایرانی عصر ایلخانان هیچگاه ادعای ممالیک را مبنی بر رهبری جهان اسلام جدی تلقی نکرده و حتی در القاب و عناوین داده شده به آنها این رویکرد را به روشنی نشان می‌دادند. چنان که برای سلاطین مملوک عباراتی نظیر «امیر شام» به کار برده و در مقابل از سلطان ایلخانی با عناوینی چون «پادشاه جهان» (آقسرای، ۱۳۶۲: ۲۷۶-۲۷۱ و ۷۷)، «خسرو ایران»، «وارث ملک کیان» و یا «پادشاه اسلام» (کرافولسکی، ۱۴۱۳/ق ۱۹۹۳م: ۹۶) یاد می‌کردند.

این به کارگیری القاب و عناوین در برابر سلاطین مصر و شام، هم زمان با تحول تدریجی مفهوم پادشاهی در دولت ایلخانی و تبدیل خان مغول به پادشاه ایرانی است که نشانه‌ای از اهمیت یافتن جایگاه ایران زمین به شمار می‌آید. نمونه روشن این تحول در تاریخ و صاف در ذکر جلوس سلاطین ایلخانی دیده می‌شود. او جلوس هلاکو و اباقا را با عنوان «خان»، احمد تکودار را «سلطان» (وصاف الهنره، ۱۲۶۹، ج ۱: ۱۰۵-۵۲)، غازان را «پادشاه اسلام» (همان، ج ۳: ۳۲۳) و الجایتو را «پادشاه جهان» ذکر کرده و در مورد الجایتو از لقب «دولت روزافزون» که خاص پادشاهان پیش از اسلام بوده و همراه با واژه «فرّه» بر سکه‌ها نقش می‌بستند، یاد می‌کند (همان، ج ۴: ۴۶۶).

در دوره الجایتو (۷۱۶-۷۰۳ق)، با تغییر مذهب ایلخان به تشیع دوازده امامی، ایدئولوژی ایلخانان برای حکومت بر ایرانیان شکل مطلوب‌تری به خود گرفت (کرافولسکی، ۱۴۱۳: ۹۸). این تغییر با به کارگیری گسترده‌تر مورخان ایرانی از مفهوم «ایران زمین» و «ایران شهر» که بر خلاف نظریه سیاسی سنی بود، بیانگر مرحله دیگری از جدایی حاکمیت سیاسی ایران از آرمانهای نظریه خلافت در جهان اسلام به شمار می‌رفت. القاشانی گزارش نموده که زمینه‌های گرایش ایلخان به تشیع از زمان غازان شروع شد، چنان که او در مباحث شیعه و سنی شرکت می‌کرد و گاه به دفاع از اعتقادات شیعیان می‌پرداخت. حتی گرایش او به تشیع آنقدر جدی شده بود که رشیدالدین فضل‌الله با این استدلال که هنوز اکثریت مردم ایران از اهل سنت هستند، مانع از تحقق آن شد (القاشانی، ۱۳۸۴: ۵-۹۴). در این زمینه نقش مستمر شیعیان اهمیت اساسی داشت. آنها حتی مسأله جانشینی را در تشیع با سنت مغولی قابل انطباق می‌دانستند و ایلخان را از این موضوع آگاه کرده بودند (همان: ۹۹). ابن بطوطه با تأیید این تلاش شیعیان، طرح مسأله جانشینی در تشیع و انطباق آن با رسم و یاسای مغولی را به علامه حلی نسبت می‌دهد و می‌نویسد علامه حلی، سلطنت الجایتو را مرهون قانون جانشینی در سنت مغولی دانسته و به او فهماند که با اصل نظر شیعه در این مورد شباهت دارد (ابن بطوطه، ۱۳۴۸، ج ۱: ۱۹۶). این رویداد تقابل فکری و سیاسی نویسندگان اهل سنت و مورخان عصر ممالیک و پس از آن را با ایرانیان تشدید کرد. آنها بیش از پیش به نقش هماهنگ شیعیان-ایرانیان در فروپاشی دستگاه خلافت پرداخته و دستور قتل خلیفه را به خواجه نصیرالدین طوسی منسوب کردند (المقریزی، ۱۹۵۸، ج ۲: ۹۴۸-۹۴۵). از دیدگاه آنها شیعیان و پیروان نصیرالدین طوسی با طبیعیون و ایرانیان مجوس، یکی و هم‌نظر پنداشته می‌شدند (همان: ۹۴۸).

۶- باز خوانی تاریخ ایرانیان و اعراب

از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری قرن هفتم و هشتم هجری، بازخوانی تاریخ روابط ایرانیان با غیرایرانیان است. این رویکرد هم در برابر ممالیک و هم در مقابل اولوس جغتای، نمود بارزی داشت. مورخان ایرانی، هجوم جغتاییان به قلمرو ایلخانی را، همانند تهاجم چنگیزخان به ایران، یادآور نبردهای تورانیان با ایرانیان دانسته و با این مفهوم‌سازی به تعبیر و تفسیر آن پرداختند. در جهانگشای جوینی هجوم مغول به ایران و نبردهای سلطان جلال‌الدین با چنگیز، با هجوم تورانیان و نبردهای حماسی رستم با فراسیاب مقایسه شده بود (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۴۳-۱۳۶). از سوی دیگر در دوره تثبیت حکومت

ایلخانی، همین دیالکتیک ایران و توران در آثار مورخان ایرانی برای تهاجمات جغتاییان به سرزمین ایران ادامه یافت. شیوه زندگی قبیله‌ای و اداره حکومت جغتاییان و رسم غارتگری آنها، موجب شد تا مورخان ایرانی جنگ‌ها و تجاوزگری آنها به خراسان و شهرهای ایران را تعبیر به تهاجم ویرانگر تورانیان به ایران نمایند (سیفی هروی، ۱۳۵۲: ۹۰-۶۸۹).

جنگ‌های ایلخانان با ممالیک مصر و شام نیز موجب شد که در برخی از آثار و حماسه‌های تاریخی این دوره، رویکردی قوم‌گرایانه و مبتنی بر تقابل ایران با اعراب با تکیه بر تاریخ مناسبات آنها احیا شود. بی‌تردید از زمان سقوط بغداد و فروپاشی دستگاه خلافت، زمینه‌های این نگرش در میان دو گروه نویسندگان ایرانی و عرب شکل گرفته بود، اما جنگ‌های پی در پی ایلخانان و ممالیک به تقویت و گسترش آن انجامید. در دو حماسه تاریخی این دوره: «ظفرنامه» حمدالله مستوفی و «غازان‌نامه» از سراینده‌ای ناشناخته متخلص به نوری، روح حاکم بر شاهنامه فردوسی در ارتباط با ایرانیان و اعراب دیده می‌شود. در غازان‌نامه هنگامی که از نامه‌نگاری‌های غازان و امرای مصر و شام روایت می‌کند، خان مغول را بر تخت پادشاه کیانی می‌نشانند و می‌نویسد:

گروهی سپاهند در مصر و شام کز ایشان به گیتی مماناد نام....

نه دین و نه رای و نه هوش و توان نه راد و نه داد و نه رسم کیان

(نوری اژدری، ۱۳۸۱: ۲۶۲)

سپس به نقل از غازان در نامه به ملک ناصر می‌نویسد که افتخار او به پادشاهانی چون کیومرث تا کعباد است و خطاب به ملک ناصر:

همانا ز شاهان نژاد تو نیست بزرگی از آن در نهاد تو نیست.... (همان: ۲۷۴)

و از قول غازان خاطرۀ باج و خراج دادن پیشینیان به پادشاهان ایرانی را به حاکم مصر گوشزد می‌کند و از سلطان مصر پاسخ می‌شنود:

به دفتر نگه کن که مصری نژاد به تخت کیان باژ هرگز نداد (همان: ۲۷۶)

در ظفرنامه مستوفی، این تقابل ایرانیان در مقابل دشمنان عمیق‌تر دیده می‌شود. مستوفی که از نخستین شاهنامه پژوهان و به شدت تحت تأثیر فردوسی و حماسه اوست، این تقابل را در ذکر رویدادهای تاریخی ورود اسلام به ایران و پس از آن تا زمان ایلخانان گسترش می‌دهد. او در نقل حوادث منتهی به سقوط بغداد، بر خلاف مورخان عرب که آن را نبرد کفر و اسلام خوانده‌اند، کاملاً به آن جنبه‌ای قومی داده و به عنوان پیروزی مغول بر عرب روایت می‌کند. ضمن اینکه از هلاکو به عنوان شاهنشاه ایران که در برابر اعراب قرار گرفته یاد می‌نماید (مستوفی، ۱۳۷۷: ج ۱۲۱۲/۲). مستوفی در

مورد مناسبات جلال‌الدین خوارزمشاه با خلافت و مکاتبات وی با خلیفه نیز، با تأکید و تکرار فراوان به دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌های عرب و عجم می‌پردازد (همان: ۸۴۲-۸۴۱). او در ذکر نبرد اول غازان با مصریان تصویرسازی‌هایی از صحنه نبرد ارائه می‌دهد که یادآور شاهنامه فردوسی است؛ ضمن این که آن را نبرد ایرانیان و اعراب می‌خواند:

یکی تیرباران در آن کارزار
چو سالار انجم فرو شد به کوه
بکردند گردان ایران دیار...
ز ایرانیان بود مصری ستوه

(همان: ۱۳۹۷-۱۳۹۶)

این نگاه ایرانی به نبردهای ایلیخانان با ممالیک، بر خلاف نگرش مورخان عرب به این رویدادهاست که عمدتاً آن را نبرد تاتار کافر با مسلمین قلمداد کرده‌اند (المقریزی، ۱۹۵۸: الجزء الاول، القسم الثاني/ ۶۹۷ تا ۶۹۳ و صفحات متعدد). از سوی دیگر مورخان ایرانی، برای اثبات حقانیت مسلمانی خود در برابر ممالیک، برخی از روایات دینی را به خدمت گرفتند. رشیدالدین فضل‌الله در نامه به حاکم بصره با ذکر آیه «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً»، آنها را قومی معرفی می‌کند که در آبادانی ولایت و عمارت و زراعت و ترفیه رعیت و ... کوشش جدی به خرج نمی‌دهند (همدانی: ۱۳-۱۲). مستوفی نیز در نزهت‌القلوب، شأن نزول آیه شریفه «بعثنا علیکم عبداً اولی بأس شدید» را تصدیق شوکت و قدرت پادشاهان ایران می‌داند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۶۹).

موضوع دیگر اظهار افتخار مورخان ایرانی به سلاطین ایلیخانی بر اساس اندیشه سیاسی ایرانیان و مبتنی بر نژاد و نسب است که آنها را در برابر ممالیک مصر قرار می‌دادند؛ نمونه بارز این مقایسه در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله است. او در ذکر نبرد غازان با ممالیک می‌نویسد: در نبرد مرج راهط در نزدیکی دمشق جمهور اهالی دمشق به نزد غازان آمده و به او پناه بردند «پادشاه اسلام از ایشان پرسید که من کیستم، به اتفاق آواز بر آوردند که شاه غازان بن ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکوخان بن تولوی خان بن چنگیزخان. بعد از آن پرسید که ناصر را پدر کیست؟ گفتند: الفی. گفت: الفی را پدر که بود؟ همه فرو ماندند و همگنان را معلوم شد که سلطنت آن قوم اتفاقی است نه استحقاقی و تمامت بنده اروغ نامدار جد پادشاه اسلامند» (همدانی، ۱۹۴۰: ۱۲۸). این توضیح رشیدالدین فضل‌الله در عین حال اشاره به آن دارد که ممالیک در اصل بندگان زر خرید بودند و نام الفی نیز از همیت‌جاست (کرافولسکی، ۱۴۱۳: ۲۰۰، پانویس).

علاوه بر این، بازخوانی تاریخ باستان و مناسبات ایران و اعراب در آثار مورخان این دوره بازتاب گسترده‌ای یافته است. ظهور جنبش ادبی و فرهنگی در این دوره در قلمرو ایلیخانان و در میان اعراب

سوریه و حتی اندلس (Glubb, 1967: 369) که تحت حکومت خاندان‌های بربر بودند، در گسترش اندیشه تاریخی آنها بی‌تأثیر نبود. یکی از نمونه‌های این جنبش ادبی در قلمرو ایلخانان، شاهنامه نویسی و پژوهش‌ها و تقلیدهایی است که از شاهنامه صورت گرفت. شاهنامه ابوسعیدی که در حدود سال ۷۰۰ هجری قمری به نگارش درآمد، از کهن‌ترین و نفیس‌ترین نسخه‌های شاهنامه مصور است. این شاهنامه شاهکار ایرانیان دیوان‌سالاری است که ابوسعید ایلخانی را فرهنگ شاهانه آموخته و با تصویرسازی‌هایی از رویدادها و شخصیت‌های دوره‌ی مغول و ایلخانی، به انطباق و هم‌پوشانی تاریخ و هویت ایرانی با دوره معاصر پرداختند. در این شاهنامه با تأکید بر منشأ عربی ضحاک در حاشیه متن اصلی، به مقایسه ضحاک با عباسیان پرداخته‌اند (Soudavar, 1996: 1).

این رویکرد به تاریخ و حماسه‌های باستانی، در آثار مورخان به اشکال مختلف نشان داده شده است. و صاف ضمن ذکر نبرد غازان با مصریان در سال ۷۰۱ هجری قمری، ابیاتی از فردوسی نقل می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۲۲۲/۱) که در شاهنامه ضمن نبرد کاوس با شاه هاماوران آمده (وصاف الهنره، ۱۲۶۹، ج ۴: ۳۹۶) و ذهنیت مورخ را در ارتباط با مقایسه اعراب زمان خود با عصر حماسی ایران روشن می‌سازد.

یکی از نقاط عطف این رویکرد، توجه به رویدادهای مربوط به ورود اسلام به ایران در آثار مورخان ایرانی و عرب است. مستوفی در ظفرنامه در ذکر امارت سعدوقاص بر عراق و نقل نبرد قادسیه، خود را در مقام فردوسی و سرایش شاهنامه قرار داده و به تکرار بحث‌انگیزترین ابیات شاهنامه در این زمینه می‌پردازد. با این حال مستوفی ابیات ضد عربی فردوسی را در قالب روایتی نقل می‌کند که در آن یزدگرد سوم ضمن گرد آوردن بزرگان در کنار خود بر زبان می‌آورد. مستوفی در ادامه ابیات فردوسی، خود از قول یزدگرد ادامه می‌دهد:

به قول عرب پاسخ آورد شاه	شما را نبد هرگز این پایگاه ...
بلی بی‌نوایی و بیچارگی	فکند اینچنین تان به آوارگی
چو دیدند این کشور چون بهشت	هوا این هوس در شما آن سرشت

(مستوفی، ۱۳۷۷: ج ۲۳۳/۱).

ظاهراً در این دوره رویداد قادسیه و پس از آن، برای مورخان اعم از ایرانی و عرب اهمیت خود را باز یافته بود. در تاریخ فخری در ذکر جنگ اعراب و ایرانیان، روایت‌هایی که ناشی از تحقیر شیوه زندگی اعراب است، با عنوان چند اتفاق جالب بیان می‌کند (ابن طقطقی، ۱۳۵۰: ۱۲-۱۱۱). این نگاه در مقایسه با نگاه ابن بطوطه به جنگ قادسیه، به روشنی تفاوت روایت ایرانیان و اعراب را در این زمینه

نشان می‌دهد. ابن بطوطه این جنگ را موجب ذلت و زبونی آتش‌پرستان می‌داند (ابن بطوطه، ۱۳۴۸: ج ۱/۱۸۳) و در مورد اسلام آوردن ایرانیان می‌نویسد که آنها جز به ضرب شمشیر اعراب اسلام نیاوردند (همان، ج ۲: ۵۹۰).

این رویکرد در آثار مورخان ایرانی و عرب به ذکر رویدادهای عصر خلافت نیز گسترش می‌یابد. با این حال آنچه از آثار مورخان عرب در این دوره می‌توان نتیجه گرفت، اذعان به استقلال کشور ایران و واحد سیاسی و فرهنگی مستقلی است که از عهد اکاسره تاکنون از فرات تا جیحون و از دریای فارس و دریای هند تا دریای طبرستان را در بر می‌گرفت. آنها از ایران به عنوان «قلمرو پادشاهی ایران که مملکت خسروان است و به هلاکو رسیده» (قلقشندی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۳۱۷-۳۱۶ و ج ۷: ۲۵۶) نام می‌بردند.

نتیجه

پس از تأسیس دولت ایلخانی، عوامل متعددی در بازشناسی جایگاه ایران زمین از سوی ایرانیان تأثیرگذار بود که از جمله فروپاشی دستگاه خلافت عباسی و نبردهای خارجی ایلخانان است که با علایق باستانی ایرانیان و قلمرو جغرافیایی ایران، مطابقت پیدا نمود. دشمنی طولانی و نبردهای مکرر ایلخانان با سلاطین مصر و شام که بخش عمده آن شامل نبرد با ممالیک بوده، بازتاب گسترده‌ای در آثار مورخان، مسلمان اعم از ایرانی و عرب داشت. توجه به مرزهای جغرافیایی ایران، استقلال سیاسی آن و احیای نام و مفهوم ایران در آثار مورخان بخشی از پیامد مناسبات خارجی آنهاست. از سوی دیگر، با وجود منشأ غیر عرب ممالیک و با آنکه احیای تقابل قومی فارس و عرب در این منازعات چندان جایگاهی نداشته، اما به دلیل خاطره تسلط خلافت عربی و احیای آن در قاهره، بخش مهمی از مؤلفه‌های هویت‌شناسی در رویکرد مورخان ایرانی قرن هفتم و هشتم، بازآفرینی تاریخ و تفکیک اعراب از اسلام و احیای علایق قومی در میراث مکتوب آنهاست.

بدین ترتیب با آنکه نبردهای ایلخانان، به ویژه ایلخانان مسلمان با ممالیک، ضعف جهان اسلام را در مقابل موج تهاجمات صلیبی‌ها به نمایش می‌گذاشت، اما با توجه به رویکرد بخش زیادی از جهان اسلام نسبت به ایران، توجه به جایگاه ایران زمین از سوی نخبگان فرهنگی در این دوره می‌تواند از اهمیت زیادی برخوردار باشد.

منابع

- آفسرای، محمودبن محمد (۱۳۶۲) تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. به اهتمام و تصحیح عثمان توران. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات اساطیر، چاپ رشديه.
- العمري، شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله (۲۰۱۰) مسالك الابصار فی ممالک الامصار. المحقق کامل سلمان الجبوری و مهدی النجم. الجزء الاول و الجزء الثالث، الطبعة الاولى. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۲۵۳۵) الکامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه ابوالقاسم حالت. جلد دوازدهم و بیست و ششم. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن العبري، غریغوریوس ابوالفرج اهرن (۱۳۶۴) تاریخ مختصرالدول. ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی. چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ابن بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن محمدابراهیم لواطی طبخی (۱۳۴۸) سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه). ترجمه محمد علی موحد. جلد اول و دوم. تهران: انتشارات کتابفروشی خیام.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا (۱۳۵۰) تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء الحافظ (۱۴۰۷/ق/۱۹۸۷م) البدایه و النهایه. الجزء السابع. الطبعة الثانی. لبنان. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اللهیاری، فریدون (۱۳۸۲) بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی. فصلنامه مطالعات ملی. ۱۵، سال چهارم. شماره ۱، ۶۷-۴۷.
- امام الذهبی، شمس‌الدین محمد به احمد بن عثمان الذهبی (۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م) نزهة الفضلا تهذیب سیر اعلام النبلا. الجزء التاسع عشر. مملکه العربیه السعودیه: دارالاندلس الخضراء.
- بارتولد، وو (۱۳۵۸) خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر (۱۳۸۲) نظام‌التواریخ. به کوشش میر هاشم محدث. تهران. پطروشفسکی، ایلیا پولویچ. « دولت در عهد ایلخانان، مفهوم رشیدالدین از دولت»، در ایلیا پولویچ پطروشفسکی و ای.م.ارانسکی (۱۳۵۹) ایران شناسی در شوروی. ترجمه یعقوب آژند. چاپ اول. تهران. پیگولوسکایا، ن و همکاران (۱۳۵۴) تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز. چاپ چهارم. تهران: انتشارات پیام.
- حسن الامین (۱۴۱۴) المغول بین الوثنیة والنصرانیة و الاسلام. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

جوزجانی، منه‌اج الدین عثمان بن سراج الدین (۱۳۶۳) طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام. تصحیح و مقابله و تحشیه عبدال‌حی حبیبی. جلد دوم (دو جلد در یک مجلد). چاپ اول. تهران: انتشارات دنیای کتاب.

جوینی، علاء‌الدین عظاملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد بن محمد (۱۳۷۵) تاریخ جهانگشای. به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. جلد سوم. چاپ اول. تهران: انتشارات دنیای کتاب.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸) جامع التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. جلد دوم. تهران: انتشارات اقبال.

_____ (۱۳۶۴) مکاتبات رشیدی. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع. پنجاب: ایجوکیشنل پریس لاهور.

_____ (۱۹۴۰م) تاریخ مبارک غازی. به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان. هرتفورد. ستفن اوستین.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۷۷) نگاهی گذرا بر تاریخ‌نگاری مملوکان و تعارض با ایلخانان. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. دی ماه ۱۳۷۷. ۳۸-۳۹.

_____ (۱۳۸۷) هویت تاریخی ایرانیان. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷. ۱۵-۱۰.

سازمان نقشه برداری کشور (۱۳۸۴) اطلس تاریخ ایران. چاپ دوم. تهران. سیفی هروی، سیف بن محمد بن یعقوب (۱۳۵۲) تاریخ نامه هرات. به تصحیح محمد زبیر الصدیقی و سعی و اهتمام خان بهادر خلیفه محمد اسدالله. چاپ دوم. تهران: انتشارات کتابفروشی خیام. الصیاد، فؤاد عبدالمعطی (۱۹۷۰) المغول فی التاریخ. الجزء الاول. بیروت: دارالنهضة العربیه. العرینی، السیدالباز (۱۳۸۶) الممالیک، الفروسیه فی عصر سلاطین الممالیک. بیروت: دارالنهضة العربیه. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴) شاهنامه. بر پایه چاپ مسکو. جلد اول و دوم. چاپ دوم. تهران: انتشارات هرمس.

القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴) تاریخ اولجایتو. به اهتمام مهین همبلی. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

القالقشندی، ابوالعباس احمد بن علی (۱۴۰۷) صبح الاعشی فی کتابه الانشاء. شرحه و علق علیه و قابل نصوصه: محمد حسین شمس‌الدین. الجزء الرابع و الجزء السابع. الطبعة الاولى. بیروت، لبنان: الدار الکتب العلمیه.

کرافولسکی، دورویتا (۱۴۱۳) العرب و ایران. الطبعة الاولى. دارالمنتخب العربی لدراسات و النشر و التوزیع.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۵) مسائل عصر ایلخانان. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر (۱۳۷۷) ظفرنامه. جلد اول و دوم. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری قمری در کتابخانه بریتانیا (Or.2833).

_____ (۱۳۸۱) نزهت القلوب. با مقابله و حواشی و تعلیقات محمد دبیر سیاقی. بخش نخست مقاله سوم. چاپ اول. قزوین: انتشارات حدیث امروز.

المقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۱۹۵۸) السلوک المعرفه دول الملوک. الجزء الثاني. القسم الثالث. الطبعه الاولى. مطبعه لجنه التألیف و الترجمه و النشر.

نوری اژدری (۱۳۸۱) غازان نامه منظوم. به کوشش محمد مدبری. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.

وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی (۱۲۶۹) تجزیه الامصار و ترجمیه الاعصار (تاریخ وصاف الحضرة در احوال سلاطین مغول). به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. ۵ جلد در یک مجلد، بمبئی.

Amitai-Preiss, Reuven (2004) Mongols and Mamluks: the Mamluk-Ilkhanid War, 1260-1281, Cambridge University Press.

Glubb, sir john (1967) The Lost Centuries, from the Muslim Empires to the Renaissance of Europe 1145-1453, London: Holder and Stoughton.

Soudavar, Abolala(2008) "In Defense of Rashid-od-din and his Letters", <http://www.Soudavar.com>.

_____ (1996) *"The Saga of Abu-Said Bahador khan: The Abu Saidnameh", <http://www.Soudavar.com>.*